

تحلیل رابطه‌ی تربیت اخلاقی و جنسیت از منظر علامه طباطبایی (رحمته‌الله)

مهین چناری*، حکیمه رضائی نژاد**

چکیده

بررسی آراء تربیتی و چگونگی پرورش فرزندان همواره از مباحث مطرح در نظام تعلیم و تربیت ادوار مختلف بوده است. در پژوهش حاضر تلاش شده است از دیدگاه دیگری به امر تربیت پرداخته شود. در این مطالعه، آراء تربیتی و اخلاقی علامه طباطبایی (رحمته‌الله) درباره‌ی جنسیت بررسی شده است. تحقیق پیش رو از منظر هدف بنیادی و با روش توصیفی-تحلیلی انجام شده است. اطلاعات نیز با مراجعه به منابع دست اول و روش کتابخانه‌ای گردآوری شده است. با جمع‌آوری و تحلیل اطلاعات در پایان پژوهش روشن شد، علامه طباطبایی (رحمته‌الله) در تربیت اخلاقی به برابری هر دو جنس قائل است و هر دو جنس را مکمل یکدیگر دانسته و اصول ثابتی را برای هر دو جنس مشخص می‌کند. ایشان در تربیت اخلاقی بیشتر نگاه جمعی دارد تا فردی، در عین حال به تفاوت‌های فردی هم توجه داشته و تمایزات حقوقی را تنها متوجه خانواده نمی‌داند، ولی به وجود این تمایزات در جامعه هم باور دارد. به نظر ایشان علت قوامیت، وجود فضیلتی در مردان است و تأکید دارد این فضیلت استعدادی خاص بوده که بر اساس آن حیات دنیوی، یعنی امور ناظر به معاش، به بهترین نحو نظم یابد و نباید آن را ارزش معنوی که در تقرب به خداوند تأثیرگذار است، شمرد.

واژگان کلیدی

علامه طباطبایی (رحمته‌الله)، تربیت اخلاقی، جنسیت، برابری تربیت اخلاقی.

*. استادیار دانشگاه قم، دکتری فلسفه تعلیم و تربیت، قم، ایران (mahin.chenari@gmail.com)
**. کارشناسی ارشد تاریخ و فلسفه آموزش و پرورش (گرایش تعلیم و تربیت اسلامی) (نویسنده‌ی مسئول)، قم، ایران (h.rezaei119@gmail.com)

تاریخ دریافت: ۹۹/۴/۱۰ تاریخ پذیرش: ۹۹/۶/۲۵

۱- مقدمه و بیان مسئله

تربیت، اصول، اهداف و چگونگی انجام آن مباحث بحث‌انگیز در میان فیلسوفان، مربیان، جامعه‌شناسان، روحانیون و اولیای تعلیم و تربیت در جوامع مختلف بشری است. مباحث تربیتی طیف وسیعی از مسائل بشری را شامل می‌شود.

دنیای معاصر بیش از هر زمان دیگر با چالش‌های مختلف اخلاقی مواجه شده و بحران‌ها و انحطاط‌های اخلاقی که در برخی از جوامع به چشم می‌خورد، مؤید و معرف این نکته است که نظام‌های تربیتی در این کشورها در باب اخلاق به‌ویژه تربیت اخلاقی به قهقرا رفته‌اند. از سوی دیگر، در جوامع دینی و مذهبی تربیت اخلاقی عامل تأثیرگذار در سعادت فردی و اجتماعی دانسته شده و اهمیت این موضوع در جوامع پیرو ادیان الهی و به‌ویژه اسلام تردیدناپذیر است. بنابراین می‌توان گفت، مباحث تربیت اخلاقی در میان جوامع مختلف متناسب با جهان‌بینی و ایدئولوژی پذیرفته شده در آن جامعه یکی از مهم‌ترین مباحثی است که بدان توجه ویژه‌ای شده و متناسب با نیاز ملل پیگیری می‌شود. علم تربیت اخلاقی خود مشتمل بر شاخه‌ها و مباحث گسترده‌ای است، اما یکی از مسائلی که در این مقوله جایگاه خاص و در خور توجهی به خود اختصاص داده، رابطه‌ی جنسیت و تربیت اخلاقی است؛ بنابراین با توجه به مشکلات جوامع امروزی در رابطه با تربیت اخلاقی و مشاهده‌ی مشکلات اخلاقی در هر دو جنس پسر و دختر و یا زنان و مردان ضرورت بازنگری در تربیت اخلاقی محرز می‌شود.

این پژوهش درصدد است مشخص کند آیا در روش، اهداف و راهکارهای تربیت اخلاقی این دو جنس (زن و مرد) و تربیت در زمینه‌ی رفتاری، کسب فضائل اخلاقی و دوری جستن از رذایل اخلاقی و پیراستن در تحلیل جنسیتی تفاوتی وجود دارد یا خیر؟ و در صورت وجود تفاوت آن را بیان کند. از آنجاکه روابط اخلاقی بر اساس فرهنگ، دین، معیار و ضوابط تاریخی، فلسفی و اجتماعی هر جامعه تعریف می‌شود، بحث در خصوص اخلاق، تربیت و جنسیت در جامعه‌ی ایران نیز - به دلیل مسلمان بودن ایرانیان و بافت مذهبی جامعه - در چارچوب ارزش‌های مذهبی دین اسلام و روح عقاید دینی بررسی و تبیین می‌شود. در پژوهش پیش رو تلاش شده است، دیدگاه اسلام و اندیشه‌ی علامه طباطبایی در این باره بیان شود. در راستای دستیابی به این هدف، آراء تربیتی و اخلاقی و اندیشه‌های علامه طباطبایی (رحمته‌الله) در مورد رابطه‌ی تربیت اخلاقی و جنسیت تبیین خواهد شد. این پژوهش از نوع بنیادی نظری و روش آن توصیفی-تحلیلی است. در ادامه تربیت اخلاقی و مبانی و اصول و شیوه‌های تربیت اخلاقی و ارزش‌های اخلاقی و هستی‌شناسی،

انسان‌شناسی و معرفت‌شناسی و پیوند آن با تربیت اخلاقی از دیدگاه علامه طباطبایی (رحمته) و هویت جنسیتی و نقش‌آموزی جنسیتی بررسی می‌شود.

۲- تربیت اخلاقی

تربیت اخلاقی، چگونگی به‌کارگیری و پرورش استعدادهای درون انسان برای رشد و تثبیت صفات پسندیده‌ی اخلاقی و شکوفاکردن ظرفیت‌های اخلاقی است، با این هدف که رفتارهای پسندیده‌ی اخلاقی انجام شود و از رذایل اخلاقی دوری گزیند و بدون نیاز به اندیشه، افعال به سهولت از فرد صادر شود، به‌طوری‌که این ویژگی‌ها برای انسان به صورت ملکه درآید (دیلمی و آدریایجانی، ۱۳۸۹: ۱۹).

علامه طباطبایی (رحمته) در تفسیر المیزان علم اخلاق را این‌گونه تعریف می‌کند:

علم اخلاق علمی است که درباره‌ی ملکات نفس انسانی مرتبط با قوای نباتی، حیوانی، انسانی بحث می‌کند. این ملکات، انسان را با فضایل و رذایل اخلاقی آشنا می‌سازد. نفس به‌واسطه‌ی آن ملکات، صفات فاضله را کسب و از رذایل دوری جسته، در نتیجه اعمال نیکی که مقتضای فضایل درونی اوست انجام می‌دهد تا در اجتماع انسانی ستایش عموم و ثنای جامعه را به خود جلب کرده و سعادت علمی و عملی خود را به حد کمال برساند و رفتار و اعمال شایسته‌ای داشته باشد. «اخلاق» جمع مکسر «خلق» است و این واژه به یک صورت ادراکی که درون انسان جای‌گیر شده و در موقع مناسب جلوه می‌کند و او را به اراده‌ی عملی وادار می‌نماید؛ گفته می‌شود (طباطبایی، ۱۳۷۴: ج ۱، ص ۵۸۸).

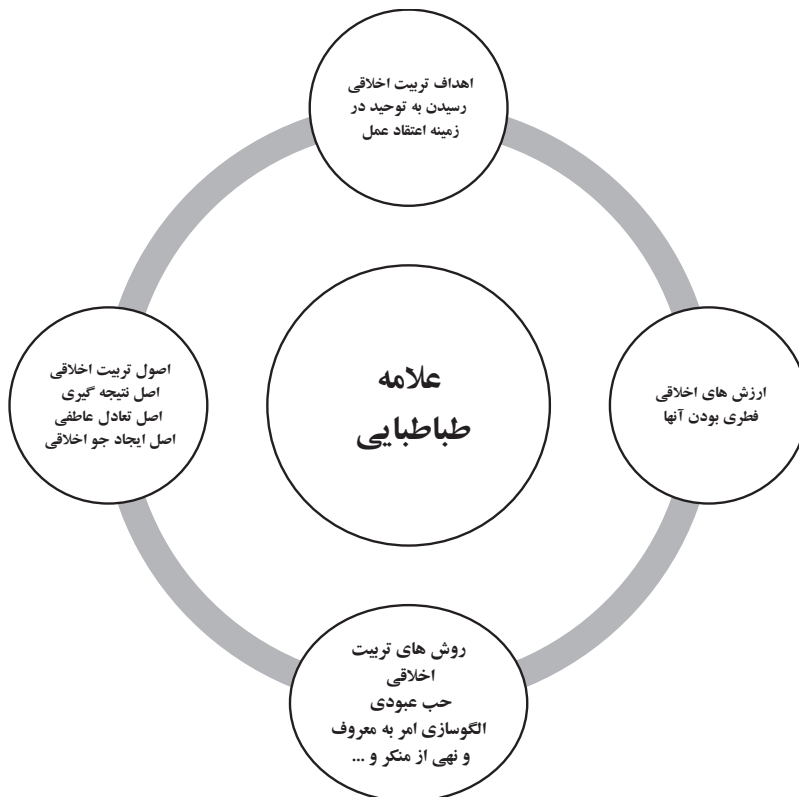
تربیت اخلاقی اسلامی بر تلفیق جنبه‌های نظری (گفتاری) و عملی (کرداری) در عرصه‌ی تربیت اخلاقی تأکید دارد و حتی وزن عمل بیشتر از گفتار و سخن است. تأکید بر وحدت قول و عمل نیز در راستای اصل عملی بودن تربیت اخلاقی است. علامه طباطبایی (رحمته) در تفسیر المیزان می‌گوید:

فرق است بین اینکه انسان سخنی را بگوید که انجام نخواهد داد و بین اینکه کاری را که می‌گوید انجام ندهد؛ اولی دلیل بر نفاق و دومی دلیل بر ضعف اراده است. یکی از این موضوعات «ادب گفت‌وگو» است. آیه ۲ سوره‌ی مبارکه «صف» بیان می‌کند، ای کسانی که آورده‌اید! چرا سخنی می‌گویید که عمل نمی‌کنید؟ که این آیه خود گواه روشنی بر این مدعاست. فرایند تربیت اخلاقی در اسلام فقط محدود به به‌کارگیری الفاظ و عبارات و قاعده‌های دستور زبان و یا به‌طور کلی محدود به قواعد زبان‌شناختی و محاوره‌ای که مورد

نظر پست‌مدرنیست‌ها (نظریه گفتمان) بوده است نیست؛ بلکه عرصه‌ی عمل نیز وجود دارد و چه‌بسا فهم دقیق دستورات اخلاقی در ابتدا نیازمند عمل آدمی است. پس برنامه‌های تربیت اخلاقی باید متوجه ویژگی‌ها و رفتارهای معین و مشخص و پذیرفته‌شده عام باشد و بتواند زمینه‌های لازم را در دانش‌آموزان، برای پذیرش و قبول آن صفات و ویژگی‌ها فراهم کند (سجادی، ۱۳۷۹: ۸۸-۷۹).

۳- مباحث مطرح شده در تربیت اخلاقی از نظر علامه طباطبایی (رحمته)

علامه طباطبایی در موضوع تربیت اخلاقی مباحثی را مطرح کرده‌اند؛ از نظر ایشان ارزش‌های اخلاقی اموری فطری است. هدف تربیت اخلاقی رسیدن به توحید عملی است. اصل نتیجه‌گیری، اصل تعادل عاطفی و اصل ایجاد جو اخلاقی از مهم‌ترین اصول تربیت اخلاقی به شمار می‌روند. حب عبودی، الگوسازی و امر به معروف و نهی از منکر از مهم‌ترین روش‌های تربیت اخلاقی محسوب می‌شوند.



نمودار ۱: مباحث مطرح شده تربیت اخلاقی

۳-۱. مبانی، اصول و شیوه‌های تربیت اخلاقی و ارزش‌های اخلاقی

علامه طباطبایی (رحمته) توحید را مهم‌ترین مبنا برای تربیت اخلاقی قرآن می‌داند که موحد پس از شناخت خداوند و شناخت نیازهای خود بنا بر امیال فطری خود (مانند کمال و کرامت ذاتی و صیانت از نفس و...) به سوی خداوند جذب می‌شود و تنها راه رسیدن به قرب الهی را در انجام دادن دستورات الهی و ترک محرمات می‌داند. این همان روش عبودیت است که انسان را به تهذیب نفس می‌رساند. از دیدگاه ایشان سایر مبانی (فطرت، اختیار، معرفت‌پذیری و...) و شیوه‌های تربیت اخلاقی می‌توانند حول محور توحید تأثیر گذار باشند (کبیری و معلمی، ۱۳۸۸).

روش‌های تربیت اخلاقی را می‌توان به سه دسته‌ی خودسازی، دگرسازی و روش‌های مشترک تقسیم کرد. روش‌های مشترک شامل روش حب عبودی، روش موعظه و نصیحت، روش الگوسازی با بیان داستان و مثال و روش ابتلاء است.

الف) روش حبّ عبودی: علامه طباطبایی (رحمته) معتقد است، مهم‌ترین روش تربیت اخلاقی مبتنی بر توحید، روش حبّ عبودی است.

ب) روش موعظه و نصیحت: این روش با توجه به فطرت اجرا می‌شود؛ موعظه یعنی کارهای نیک به‌گونه‌ای تذکر داده شود که قلب شنونده از شنیدن بیان آن رقت پیدا کند و در نتیجه تسلیم شود. ج) روش الگوسازی با بیان داستان و مثال: علامه طباطبایی (رحمته) می‌فرماید: «قرآن کریم مثل معلمی است که کلیات درس را در مختصرترین جملات بیان می‌کند، سپس شاگردان را به عمل به آن امر می‌کند. بعد اعمال آنها را می‌بیند، صحیح و فاسد آن را اصلاح می‌کند، نقص‌ها و کمبودها را با موعظه، مثال، داستان، وعده به پاداش و جزا رفع می‌کند» (همان).

د) ابتلاء: بنا بر مبنای اختیار و مسئولیت‌پذیری، یکی از روش‌های تربیت اخلاقی مواجه شدن فرد با نتایج اعمال خویش است تا با آگاهی از نتایج مثبت یا منفی آن برای انجام دادن دوباره‌ی عمل، دلسرد یا تشویق شود. در این روش، فرد بر اساس مبنای «حبّ ذات» می‌کوشد به‌گونه‌ای عمل کند که زبانی متوجه او نشود و... (همان).

از نظر علامه طباطبایی (رحمته) اصول تربیت اخلاقی شامل: اصل نتیجه‌گیری (ارتباط افعال اخلاقی با نتیجه‌ی آنها)، اصل تعادل عاطفی (عواطفی که در مسیر انجام ارزش‌ها و هنجارهای اخلاقی پیش می‌رود) و در نهایت ایجاد جو اخلاقی (محیطی که فرد در آن قرار می‌گیرد، اخلاق‌مند باشد) است. علامه طباطبایی (رحمته) در توضیح فطری بودن خاستگاه ارزش‌های اخلاقی به روایت نبوی که ذیل آیه‌ی ۲ سوره‌ی مائده آمده، استناد می‌کند: «تعاونوا علی البر و التقوی و لا تعاونوا علی الاثم و العدوان». «بر و اثم» دو نوع احساس (نیکی و گناه) را در فضای روانی ما برمی‌انگیزاند و

این دو نوع احساس بدون آموزش قبلی و فطری هستند. هرکس به اقتضای دریافت‌های فطری خود، مرزهای بین «بُر و اثم» را می‌شناسد، اما چون این دریافت‌ها فطری‌اند، نیازمند شکوفایی و زمینه‌ای برای بروز هستند تا به کمک تربیت اخلاقی به شکوفایی برسند (حاجی‌ده‌آبادی و صادق‌زاده قمصری، ۱۳۷۹: ۱۹ و ۲۰).

۳-۲. هستی‌شناسی از دیدگاه علامه طباطبایی و پیوند آن با تربیت اخلاقی

هستی‌شناسی نظام اجتماعی قرآن تک‌بعدی و بر پایه‌ی توحید پایه‌گذاری شده است (اصل توحید). این اصل بیان می‌کند که همه‌ی موجودات هستی وحدت دارند و به هم مرتبط بوده و از نظام دائم تبعیت می‌کنند که همه از تدبیر خداوند سرچشمه می‌گیرد (طباطبایی، ۱۳۸۸: ج ۱۴، صص ۳۸۵-۳۷۵). از دیدگاه دین اسلام، خداوند جهان را هدفمند خلق کرده (هدفمندی جهان هستی) و نظام جهان نظام احسن است و خلقت آن بازیچه و لهُو و لعب نیست. حیات انسان به جسم منتهی نمی‌شود، بلکه انسان بعد از مرگ، خانه‌ی کوچک را به خانه‌ی بزرگ تبدیل می‌کند (همان، ج ۱، ص ۱۶۹).

هستی‌شناسی فقط به جهان مادی منتهی نمی‌شود، بلکه جهان مادی پایین‌ترین مرتبه‌ی هستی به شمار می‌رود. طبق بیانات علامه (رحمته‌الله) جهان هستی در یک تقسیم‌بندی به سه عالم تقسیم می‌شود: عالم عقل (عالم مجردات)، عالم مثال (عالم برزخ) و عالم ماده. از نظر وجودی عالم عقل، علت وجودی عالم مثال و عالم مثال، علت وجودی عالم ماده است (همان، ج ۲، ص ۵۳۹). براساس دیدگاه علامه طباطبایی برای دستیابی به اعتباراتی حکیمانه لازم است ابتدا مبانی هستی‌شناسی و فلسفی محکمی را در باب اصل هستی، انسان و رابطه‌ی انسان و جهان درک کرده، این نظام معرفتی را با تکیه بر مبناگرایی و از طریق برهانی صورت‌بندی کنیم و پس از آن بر پایه‌ی نیازها، تمایلات و غایاتی که در ما شکل می‌گیرد، در عرصه‌ی روابط اجتماعی آنچه شایسته و لازم است را اعتبار کنیم (شجریان، ۱۳۹۸: ۶۹).

از مجموع بیانات علامه می‌توان بیان کرد که هستی مراتب طولی و عرضی دارد. مراتب طولی هستی نسبت به همدیگر رابطه‌ی علی-معلولی دارند؛ به عبارت دیگر، وجود هر مرتبه‌ی مادون وابسته و قائم به مرتبه‌ی مافوق است و هر آنچه در مرتبه‌ی مادون به صورت تفصیل وجود دارد، در مرتبه‌ی مافوق به صورت کامل‌تر و اجمالی محقق است. از نظر هستی‌شناسی، مراتب عالی هستی نسبت به عالم طبیعت و نظام حقیقی و اعتباری آن ترتیب علی دارند. این مراتب از جنبه‌ی هستی‌شناختی، واقعیتی عینی هستند که علت ایجاد و افاضه‌کننده‌ی واقعیت حقایق طبیعی می‌باشند و تمام نظام‌های عالم آفرینش قائم به آنهاست. بر این اساس، می‌توان گفت در نهایت نظام اخلاقی

و اخلاق نیز قائم به حقایق این عالم‌اند و حقایق عالم معلول مراتب عالی هستی است، پس نظام اخلاقی عالم نیز مانند دین معلول عالم برتر از خود است و دین و اخلاق در مراتب عالی هستی به صورت عینیت و وحدت تحقق دارند یا به تعبیری، دین عین اخلاق و اخلاق عین دین است و هر دو، موجود به یک وجود واحدند. پس می‌توان نتیجه گرفت که از جنبه‌ی هستی‌شناسی، بین دین و اخلاق، عینیت و وحدت حاکم است (امید، ۱۳۷۵).

۳-۳. انسان‌شناسی از دیدگاه علامه و پیوند آن با تربیت اخلاقی

نوع نگرش هر محقق به ماهیت انسان در دیدگاه‌های تربیتی او تأثیر بسزایی دارد. از نظر علامه طباطبایی انسان ویژگی‌های زیر را دارد:

(الف) روح و بدن دو حقیقت قرین یکدیگرند، نظیر خمیری که مرکب از آرد و آب است. انسان مجموع هر دو حقیقت است، موجودی است که از تن و روان ترکیب یافته است. این دو، پیوسته در زندگانی دنیوی همراه و ملازم یکدیگرند. هنگام مرگ، روح از بدن جدا شده، سپس انسان به نزد خدا باز می‌گردد (طباطبایی، ۱۳۸۸: ج ۲، ص ۲۲۲).

(ب) انسان ابزاری دارد که می‌تواند بر جهان آگاهی یابد. خداوند متعال نوع انسان را که آفرید، قوای ادراکی در او به ودیعت نهاد و چشم و گوش و سایر قوای باطنی برایش قرار داده به او نیروی فکر عطا کرد که بتواند به وسیله‌ی آن از حوادث گذشته و آینده اطلاع یابد (همان، صص ۱۷۱ و ۱۷۲).

(ج) انسان صاحب علم عملی است؛ مجموعه‌ای از بایدها و نبایدها که آدمی به اقتضای قوا، امکانات و نیازهای خود به وجود می‌آورد و آنها را واسطه‌ی استکمال خود قرار می‌دهد. این علوم محصول احساسات درونی آدمی است که تحت تأثیر نیازها و ویژگی‌های دستگاه‌های بدن آدمی آنها را به وجود می‌آورد. این علوم ابزاری است از جنس فکر تا در میدان کار و کوشش و تصرف و تسخیر طبیعت موفق باشد (همان، ج ۵، صص ۵۰۷ و ۵۰۸).

(د) انسان موجودی استخدام‌گر است. شاید یکی از اساسی‌ترین نظریه‌های انسان‌شناسی علامه طباطبایی همین است. به نظر می‌رسد، ایشان در مورد طبیعت آدمی به دو سرشت اولیه و ثانویه اعتقاد دارد و این ویژگی یعنی استخدام از سرشت اولیه‌ی آدمی است؛ به دیگر سخن، آدمی به سرشت اولیه موجودی منفعت‌جو است و تمامی اعمال و حرکاتش در جهت منافع و مصالحش است. انسان در مواجهه با حجم وسیع نیازها به این اندیشه می‌رسد که بدون کمک گرفتن از دیگران، امکان ارضا و اشباع را نخواهد داشت (همان، ج ۲، صص ۱۹۶ و ۹، صص ۲۴۹).

ه) طبع انسان مدنی و اجتماعی است. انسان به سبب روح استخدام‌گری که دارد، به اجتماع روی می‌آورد. اینکه ایشان می‌فرماید آدمی طبعاً مدنی است به همین معناست؛ بنابراین لزوم اجتماع مدنی و عدالت اجتماعی امری است که بشر ناچار از پذیرفتن آن است (همان، ج ۲، ص ۱۹۶).
و) انسان فطرت دارد. «فطرت» از واژه‌های کلیدی اندیشه‌ی انسان‌شناسی علامه طباطبایی (رحمته‌الله) است. وی درباره‌ی فطرت چنین می‌نویسد:

انسان نیز مانند سایر انواع مخلوقات فطرتی دارد که او را به سوی تکمیل نواقص و رفع حوایجش هدایت نموده، آنچه را نافع برای اوست و آنچه را برایش ضرورت دارد، به او الهام می‌کند؛ پس انسان خلقتی خاص دارد که او را به نسبتی خاص به زندگی هدایت می‌کند و راه معینی دارد که به هدف و غایتی خاص منتهی می‌شود. انسان که در این نشئه زندگی می‌کند، نوع واحدی است که به سبب داشتن روح و بدن مشابه سود و زیان مشترکی دارد (همان، ج ۵، ص ۵۰۷ و ج ۲، ص ۲۲۲).

آدمی در دنیا مراحل از رشد را طی می‌کند که به نظر علامه شامل پنج دوره است و هر دوره ویژگی‌های خاص خود را دارد:

۴۰

الف- دوره کودکی (لعب): انسان تا کودک است، حریص در لعب و بازی است.

ب- نوجوانی (لهو): همین که انسان به حد بلوغ می‌رسد و استخوان بندایش محکم می‌شود، به لهو و سرگرمی‌ها علاقه‌مند می‌شود؛

ج- جوانی (زینت): پس از آنکه بلوغ انسان به حد نهایت رسید، همواره در این فکر است که به زیبایی و آرایش پردازد.

د- میان‌سالی (تفاخر): بعد از این سنین، انسان به حد کهنولت می‌رسد و آن وقت است که دیگر به این امور توجه نمی‌کند، بلکه بیشتر به فکر تفاخر به حسب و نسب می‌افتد.

ه- پیری (تکاثر): چون آدمی سالخورده شد، همه تلاش و کوشش خود را صرف زیاد کردن مال و فرزند می‌کند.

پس از گذراندن این مراحل زندگی انسان وارد مرحله‌ی حقیقی خود شده که هدف مرحله‌ی قبل هم در این مرحله نهفته است. آن هم رسیدن به سعادت و یا شقاوت در حیات بعد از مرگ که خود شامل برزخ و قیامت است و هر یک لوازم خاص خود را دارد (همان، ج ۱۹، ص ۲۸۹).

علامه طباطبایی با نگرشی واقع‌بینانه و با در نظر گرفتن تفاوت‌های فردی معتقد است، انسان‌ها با سه نوع انگیزه‌ی متفاوت خویشتن‌داری و تقوا ورزیده و الزام می‌یابند در مسیر درست حرکت

کنند. گروه اول، انسان‌هایی هستند که تنها جزا و پاداش محسوس دنیوی آنها را به حرکت درمی‌آورد. گروه دوم، به دلیل جزا و پاداش اخروی به اخلاقیات تن می‌دهند و گروه سوم، برای دستیابی به متعالی‌ترین، پاک‌ترین و قوی‌ترین انگیزه که همانا عشق و محبت به محبوب حقیقی و رسیدن به قرب الهی است در تلاش هستند (همان، ج ۱۱، ص ۲۱۴). از آنجا که رسیدن به مرحله‌ی سوم (رسیدن به قرب الهی) به تلاش‌ها و مجاهدت‌های فراوانی نیاز دارد، تنها عده‌ی کمی از افراد به این سطح از اخلاق می‌رسند و عموم افراد جامعه بر اساس جزا و پاداش دریافتی از رفتار خود، نظام رفتاری خود را تنظیم می‌کنند. حتی در جامعه‌ی دینی هم در بسیاری از افراد ضعیف‌الایمان ممکن است وعده‌ی جزا و پاداش اخروی نتواند انگیزه و کشش لازم را برای پای‌بندی به اخلاق فراهم کند. در این صورت، لازم است که جامعه با وضع قوانین مناسب جزا و پاداش (مانند حدود و تعزیرات) افراد را به رفتار اخلاقی ملزم کند. به همین دلیل، علامه بخشی از برنامه‌ی تربیت اخلاقی و طهارت نفسانی را وضع و تحمیل قوانین صالح اجتماعی بر انسان می‌داند تا شئون زندگی اجتماعی او صالح شود و مفساد زندگی اجتماعی، او را از اخلاق‌ورزی باز ندارد (همان، ج ۷، ص ۵۲). در انتها می‌توان نتیجه گرفت، علامه (رحمته) معتقد است انسان دو بعد جسمانی و روحانی و همچنین ابزاری برای آگاهی‌یافتن از جهان و علم عملی دارد و بنا بر سرشت اولیه‌ی خود - که موجودی منفعت طلب و اجتماعی است - روح استخدام‌گر نیز دارد.

۳-۴. معرفت‌شناسی از دیدگاه علامه طباطبایی (رحمته) و پیوند آن با تربیت اخلاقی

تربیت اخلاقی و اخلاقی بار آوردن کودکان از دشوارترین مباحث تعلیم و تربیت است. تربیت اخلاقی استفاده از اصول و روش‌های تربیتی در جهت فراهم‌سازی زمینه‌ای برای شناخت و ایجاد سجایای اخلاقی در فراگیران است؛ به گونه‌ای که فراگیران در موقعیت‌های مختلف افعال اخلاقی را انجام دهند. ارتباط معرفت با جنسیت این است که هدفش شناخت طبیعت یا چگونگی واقعیت فرد (زن و مرد) به عنوان یک انسان است. معرفت‌شناسی فرصتی برای شناخت تفاوت زن و مرد به عنوان یک واقعیت اجتماعی است.

تا زمان ملاصدرا، معرفت‌شناسی در فلسفه‌ی اسلامی حتی یک موضوع فلسفی هم به شمار نمی‌رفت، البته فیلسوفان مسلمان در آثار متعدد خود در باب حقیقت علم، رابطه‌ی آن با فاعل شناسایی، محدوده‌ی ادراکات آدمی، ارزش علم و ادراک، مفاهیم کلی و جزئی و... مباحث در خور توجهی مطرح کرده بودند؛ برخی از این مباحث را می‌توان به روان‌شناسی علم و ادراک و برخی را به وجودشناسی علم و ادراک و برخی دیگر را به معرفت‌شناسی علم و ادراک متعلق دانست،

اما آنها همه‌ی این مباحث را برگرفته و به تبع مسائل فلسفی دیگر مطرح می‌کردند و خود علم و ادراک را یک موضوع فلسفی تلقی نمی‌کردند. این وضعیت تا زمان ملاصدرا ادامه داشت تا اینکه وی در مبحث عقل و معقول «اسفار» (جلد سوم) بر موضوع فلسفی بودن علم و ادراک، برهان اقامه کرد و به توجیه فلسفی آن پرداخت. این امر باعث شد که فیلسوفان نوصدرایی و در صدر آنها علامه طباطبایی مجموعه‌ی مباحث مربوط به علم و ادراک را به شاخه‌ی مستقلی تبدیل کنند. اختصاص چهار مقاله از مجموعه مقالات کتاب *اصول فلسفه و روش رئالیسم* که بسیاری از ابتکارات علامه طباطبایی هم در ضمن آنها بیان شده است، دلالت بر آنچه گفتیم دارد.

علامه با طرح نظریه‌هایی نو - به‌ویژه در مباحث معرفت‌شناختی و مسائل مربوط به علم و ادراک - اصول عقلانی محکمی برای دفاع از رئالیسم فراهم کرد. مجموعه‌ی این ابداعات را می‌توان در قالب یک دستگاه فلسفی عرضه کرد؛ این دستگاه از آن علامه طباطبایی است. با وجود زاویه‌ی فراوان بین دستگاه فلسفی علامه و دستگاه فلسفی ملاصدرا، اولی در چارچوب و نمونه‌ی دومی قرار دارد و از همین روست که علامه را فیلسوفی نوصدرایی می‌توان دانست. دیدگاه و مباحث فلسفی علامه را می‌توان در کتاب *آشنایی با معنا و مفهوم در اسلام* با توجه به رویکرد حکمت فلسفه‌ی اسلامی و فلسفه‌ی جدید مشاهده کرد (فقیهی، ۱۳۹۰).

علامه در فلسفه چند روش جدید را ابداع کرد. یکی از این روش‌ها این بود که روش فلسفی را روش ریاضی نامید و مسائل فلسفی را در *بدایه‌الحکمه و نهاییه‌الحکمه* به روش ریاضی شروع کرده و اداره می‌کرد و هر مسئله‌ای را در جای خودش نقل می‌کرد. این امر باعث می‌شود، گذشته روشن و زمینه‌ای برای آینده باشد (همان).

علامه طباطبایی در همه‌ی محورهای شش‌گانه‌ی وجودشناسی، جهان‌شناسی، معرفت‌شناسی، انسان‌شناسی، معناشناسی و ارزش‌شناسی آراء بدیع و نظریات ابتکاری دارد، با این حال بیشترین نوآوری او در محور معرفت‌شناسی است، تاحدی که می‌توان گفت، مجموعه مباحث معرفت‌شناسی به‌واسطه‌ی وی و شاگردانش به شاخه‌ی مستقلی در فلسفه‌ی اسلامی تبدیل شده است.

از نگاه علامه، اعتباریات دو دسته‌اند؛ اعتباریات قبل از اجتماع مثل وجوب و لزوم و اعتباریات بعد از شکل‌گیری اجتماع مثل حسن عدالت، قبح و ظلم. به تعبیر دیگر، ادراکات اجتماعی را انسان برای سامان دادن به اجتماع ساخته، بنابراین ادراک بعد از اجتماع به حساب می‌آید. به تعبیر علامه، تمامی احکام و اعتباریات اجتماعی باید مستقیم یا غیرمستقیم به طبیعت بازگردند، چون طبیعت انسانی است که اقتضای زیست اجتماعی و مناسباتی خاص دارد. علامه همچنین در آراء خود بیان می‌کند، حسن و قبح اموری اعتباری هستند، ولی ریشه‌ی حقیقی داشته و تابع حقایق

عالم‌اند (طباطبایی، ۱۳۸۸: ج ۲، ص ۱۲۱). خلقت به جهات نیکی، زشتی و فرمان‌بری و نافرمانی و سایر اوصاف و عناوینی که بر موضوعات و افعال عارض می‌شود، تعلق نمی‌گیرد و ظرف ثبوت آنها تنها تشریح و اعتبار و نیاز اجتماعی است (همان، ج ۷، ص ۳۱۲).

۴- هویت جنسیتی و نقش آموزشی جنسیتی

هویت جنسیتی شامل تمایز زیست‌شناختی جنسیت و نقش آموزشی جنسیت شامل آموزش‌های اجتماع در مورد جنسیت است؛ یعنی ویژگی‌ها و رفتارهایی که فرهنگ جامعه‌ی معینی برای زنان و مردان خود مناسب می‌داند. در این باره نظریات متفاوتی مطرح شده و هر یک دیدگاه خاصی را بیان کرده‌اند. نوع جنس زن و مرد بودن یک موضوع زیستی است، اما جنسیت یک مقوله‌ی زیستی، روانی، اجتماعی و فرهنگی است. هر جامعه بر اساس نظام ارزشی خود الگوها یا هنجارهای معینی برای زن و مرد در دوره‌های مختلف زندگی از کودکی، نوجوانی، جوانی، میانسالی و کهنسالی تعبیه کرده است (اسماعیلی، ۱۳۷۹). در ادامه، چهار دیدگاه رایج در این باره بیان می‌شود.

۴-۱- نظریه‌ی زیست‌شناختی

مطابق این نظریه عوامل بیولوژیکی مانند هورمون‌های جنسی و برتری شیارهای مغزی باعث تفاوت‌های جنسیتی می‌شوند. هورمون‌های دوران جنینی زمینه‌ی زیست‌شناختی را برای رفتارهای معین مهیا می‌کند. محیط می‌تواند این زمینه را تعدیل کند.

۴-۲- نظریه‌ی روان‌درمانی

طبق این نظریه، نقش‌پذیری جنسیت نتیجه‌ی مستقیم تفاوت‌های جسمانی و مقوله‌ی همانندسازی است. کودک رفتارهای والد هم‌جنس خود را - که بسیاری از آنها مربوط به انتظارات از نقش جنسیت است - می‌پذیرد و آنها را انجام می‌دهد.

۴-۳- نظریه‌ی یادگیری اجتماعی

این نظریه به دو عامل «اجتماعی شدن» و «مشاهده» بیان می‌شود. در مقوله‌ی اجتماعی شدن، کودکان برای رفتارهای نقش جنسیت آن‌گونه که والدین مناسب بدانند، تشویق می‌شوند و گرنه تنبیه می‌شوند. در مقوله‌ی مشاهده، کودک از راه تقلید از والد هم‌جنس خود همانندسازی می‌کند. بر اساس این نگرش، پسر و دختر هر دو تا زمانی که مادر از آنها مواظبت می‌کند، رفتارهای او را تقلید می‌کنند، اما بعد از این پسر به سمت پدر متمایل می‌شود. پسر، پدر را هر قدر مهربان، باکفایت و قدرتمند بداند بیشتر از شخصیت و سجایای او همانندسازی می‌کند.

۴-۴- نظریه‌ی رشد ادراکی

که‌لبرگ درباره‌ی تفاوت جنسیت نظریه‌ی رشد ادراکی را مطرح کرده است. مطابق این نظریه، نقش آموزی جنسیت تبعی و طبیعی از رشد ادراکی فرد است. یعنی نوزادان ابتدا لغات دختر و پسر را می‌شنوند و یاد می‌گیرند. سپس در یکی از این دو گروه قرار می‌گیرند و در سن دو یا سه‌سالگی می‌دانند که به کدام گروه تعلق دارند و زندگی خود را بر همان منوال شکل می‌دهند و در سن پنج تا هفت سالگی به حدی می‌رسند که آن را محافظه‌کاری جنسی نامیده‌اند و آن زمانی است که تشخیص می‌دهند برای همیشه مرد یا زن خواهند بود. پس از آنکه کودکان متوجه شدند، زن یا مرد هستند، الگویی برای نوع جنسیت خود جست‌وجو می‌کنند. آنها همانندسازی خود را به والد هم‌جنس منحصر نکرده، بلکه از معلم، همسایه‌ها، دوستان و شخصیت‌های تلویزیونی نیز الگو می‌پذیرند (حسینی‌نسب، ۱۳۷۲).

بر مبنای پژوهش‌های مطالعه شده‌ی زیست‌شناختی^۱، پاره‌ای از تفاوت‌های روحی-روانی زنان و مردان منشأ زیستی دارد و برخی از ارزش‌ها و هنجارهایی که در آموزه‌های دینی آمده است، با نقش‌های جنسیتی (زن و مرد) تناسب دارد؛ همانند هنجارهای حاکم بر نقش مادری که متناسب با تحمل و صبر فراوان مادر و ویژگی‌های عاطفی او در عشق و محبت به کودک است. این احکام با اهداف آفرینش‌طراحی و مهندسی شده‌اند؛ یعنی چون هدف از خلق بشر، کمال و تعالی روح است، احکام اخلاقی به‌گونه‌ای طراحی شده‌اند که با این هدف سازگار باشند؛ از این رو این احکام اخلاقی فضیلت‌اند، اما اگر احکامی ما را از این اغراض آفرینش دور کند، به دلیل ناسازگاری با طبع کمال‌گرای انسان بد هستند و به آنها قبیح می‌گویند. روشن است هر آنچه به‌طور ذاتی خوب باشد و انسان را در مسیر فطری خویش به رشد و کمال برساند، عقل است و عقلی عالم آن را می‌پذیرند. عقل با احکام اخلاقی سازگاری کامل دارد و هر آنچه با فطرت مطابقت داشته باشد، با عقل هم مطابقت خواهد داشت و در مواردی که تطابق فطرت با عقل نباشد، عقل هم با او ناسازگار خواهد بود (نیازکار و دیبا، ۱۳۹۵: ۱۳).

از میان ۱۱۴ سوره‌ی قرآن که شامل ۶۲۳۶ آیه است، علامه در تفسیر ۳۸۸ آیه از ۷۰ سوره‌ی قرآن در *المیزان* مباحث اختصاصی را در مورد زن مطرح کرده است (احمدی، ۱۳۹۱: ۱۷). علامه بیشتر ذیل آیات ۲۲۸ تا ۲۴۲ سوره‌ی بقره، آیه ۳۴ سوره‌ی نساء و آیات ۳۱ و ۶۰ سوره‌ی نور

۱- تعیین اینکه این تفاوت‌ها به‌طور مشخص به کدامین از عوامل زیستی برمی‌گردند، راه‌های مختلفی را بیان کرده‌اند. برخی منشأ اسناد نقش‌ها و وظایف مختلف به مردان و زنان را تفاوت آنان در قدرت بدنی دانسته‌اند. نظریه‌ی دیگر، تفاوت نقش‌های جنسیتی بر حسب تفاوت مردان و زنان در زیست‌شناسی تولیدمثل و استلزامات اجتماعی آنان بیان شده است. گروهی نیز با استناد به شواهد تجربی، تفاوت نقش‌ها را بر پایه‌ی تفاوت میزان هورمون‌های جنسی در مردانه و زنان بیان می‌کنند.

مباحث جنسیتی و خانواده را مطرح کرده است. از مهم‌ترین کلماتی که علامه طباطبایی (رحمته) در *المیزان* به‌ویژه در حوزه‌ی جنسیت و خانواده- استفاده کرده، همبستگی تشریح و تکوین است. از نگاه وی ادراکات انسان بر دو دسته است:

الف- دسته‌ی اول، ادراکات تصویری و تصدیقی است که از تأثیر و تأثر میان اشیای خارجی و حواس و ابزار ادراکی انسان پدید آمده و نمی‌تواند واسطه‌ی میان انسان و افعال ارادی‌اش شود (مانند مفهوم آسمان، زمین، انسان و اینکه ۴ عددی زوج است).

۲- دسته‌ی دوم، ادراکاتی است که آدمی آنها را می‌سازد تا بدین‌وسیله نیازهای زندگی فردی یا اجتماعی را برطرف کند. ادراکاتی مثل وجوب و لزوم، ریاست و مرئوسیت، حسن عدل و قبح و ظلم از این دسته‌اند. این دسته از ادراکات از واقعیات خارجی حکایت نمی‌کنند و بود و نبودشان در دست اعتبارکنندگان است و از تأثیر عوامل خارجی در ذهن ناشی نمی‌شوند، بلکه از احساسات باطنی مانند حب و بغض و شوق و ذوق و میل برآمده‌اند و برخلاف ادراکات حقیقی که از مقوله‌ی انفعال به شمار می‌آیند، از مقوله‌ی فعل‌اند، یعنی نوعی فعالیت ارادی محسوب می‌شوند (طباطبایی، ۱۳۸۸: ج ۲، صص ۱۱۷-۱۱۲).

علامه اعتقاد دارد، اسلام مرد و زن را از لحاظ تدبیر شئون زندگی در اراده و کار مساوی می‌داند؛ یعنی این دو در برآوردن نیازهای زندگی مساوی هستند؛ بنابراین زن می‌تواند مانند مرد، مستقل اراده کند، مستقل کار کند و مالک نتیجه‌ی کار و کوشش خود شود و نفع و ضرر کارش مربوط به خودش است؛ زن در تمام احکام عبادی و حقوق اجتماعی با مرد شریک است، مگر در مواردی که با اقتضای طبیعتش مخالف باشد (نوروزی و همکاران، ۱۳۹۳).

از نگاه علامه، تحول اساسی اسلام در وضعیت زن آن است که اسلام زن را انسانی کامل و هم‌تراز با مرد دانسته و از نظر کرامت و منزلت اخلاقی که اساس خلقت بشر بوده با مرد هم‌تا می‌داند. زن و مرد مکمل هم هستند و وجود و عملکرد انسانی و جنسیتی آنها برای بقای اجتماع بشری و تعالی آن لازم است. به‌علاوه، زن در تدبیر امور اجتماعی خویش و اعمال اراده، آزاد و همتای مرد است و می‌تواند بر سرنوشت خود حاکم و بر نتیجه‌ی عمل خود مالک شود. در عین حال، علامه جنسیت را ساخت اجماع و امری سیال نمی‌داند و معتقد است، دو تمایز مهم تکوینی در حیات خانوادگی و اجتماعی مرد و زن جهت‌گیری‌های متفاوتی را رقم می‌زند؛ اول آنکه، زن به منزله‌ی کشتزاری برای پیدایش نوع بشر است و به همین دلیل احکام و حقوق متناسبی دارد. دوم آنکه، خلقت زن چه در جسم و چه در روح بر ظرافت و لطافت طراحی شده است تا زن بتواند نقش تاریخی خود را به‌مثابه استمراربخش به نسل بشر به درستی ایفا کند. علامه پس از تمایز جسمی

بر تمایز زن و مرد در عقل و احساس تأکید می‌کند. از نظر وی، مرد در استعداد تکوینی عقل بر زن برتری دارد و زن در استعداد تکوینی عاطفی بر مرد برتری دارد. نکته‌ی مهم آن است که تمایز تکوینی زن و مرد تمایز ذاتی به معنای فلسفی آن نیست که در تمام افراد آن نوع یافت می‌شود، بلکه ویژگی‌های تکوینی امور غالبی است که ممکن است بتوان مواردی از زنان یا مردان را یافت که برخی از خصال جنس مخالف را در خود داشته باشند (طباطبایی، ۱۳۸۸: ج ۴، صص ۳۶۰-۳۴۱). علامه تلاش می‌کند تمام تمایزات حقوقی زن و مرد را بر اساس تمایزات تکوینی توضیح دهد. از نگاه وی، تمایزات حقوقی به عرصه‌ی خانواده منحصر نیست و در اجتماع بزرگ هم جریان دارد. به نظر علامه، هر چند قوت جسمی، برتری عقلی و برتری جایگاه اجتماعی و حقوقی مرد بر زن فضیلت به حساب می‌آید، این فضیلت به معنای زیادت است و ارزش خاصی ندارد و ضرورت حیات اجتماعی به حساب می‌آید و نباید به معنای کرامت، یعنی منزلت اخلاقی و ارزشمندی واقعی محسوب شود، ارزشمندی واقعی از نگاه اسلام فقط با تقوا کسب می‌شود و ارزشمندی به جنسیت نیست (همان، ص ۲۱۷).

علامه بعد از بیان تمایزات تکوینی و با استناد به ضرورت ابتدای تشریع بر تکوین به الگوی متمایز تقسیم نقش‌های خانوادگی و اجتماعی زن و مرد می‌رسد. از نگاه او تمام مسئولیت‌های واجب بر عهده‌ی زن را می‌توان در سه محور جای داد:

الف- فراگیری اصول اعتقادی و معرفتی؛

ب- یادگیری احکام شرعی مبتلابه و ایفای مسئولیت‌های خانوادگی؛

ج- از دو محور ذکر شده می‌توان نتیجه گرفت، زن هیچ‌گونه وظیفه‌ی واجب اجتماعی بر عهده نداشته و فعالیت اجتماعی یا از باب فضل است و یا تفاخر اجتماعی (همان، ج ۲، ص ۲۷۲).

علامه طباطبایی (رحمته‌الله) معتقد است، زن و مرد در اصل قوای عقلانی نیز تفاوت دارند. ایشان می‌فرماید:

اگر تفاوت‌های احساسی زن و مرد را می‌پذیرید، تفاوت‌های عقلانی آنها را نیز باید بپذیرید. این تفاوت طبیعی بر آن است، هر یک از زن و مرد برای کاری متفاوت خلق شده‌اند. یکی مسئولیت خانه‌داری و مراقبت و تربیت فرزندان را بر عهده دارد و این کارها نیازمند عاطفه و محبت بیشتری است و دیگری مسئولیت‌های اجتماعی و اقتصادی و نان‌آوری را بر عهده دارد که نیازمند قوای عقلانی و جسمانی برتر است. این قوا مردان را آماده می‌کند تا در رویارویی با مشکلات و سختی‌ها تحمل بیشتری داشته باشند (صادقی، ۱۳۹۱: ۵۱).

براساس آیه ۳۴ سوره‌ی نساء قوام از ریشه‌ی «قَوْمَ» است و در معنای آن نوعی عزم و اراده وجود دارد که گاهی تسخیر و گاهی اختیار در آن محقق می‌شود؛ در این آیه، معنای اختیار وجود دارد و قیام به چیزی به معنی مراعات و حفظ آن است. مطابق دیدگاه علامه، منظور از «بما فضل الله» فزونی مردان نسبت به زنان به معنای زیادی ایشان در قوه‌ی تعقل است که تکلیفی بر ایشان ایجاد می‌کند و تأمین امور زندگی زنان (اعم از همسر، مادر، خواهر، دختر و نوه) را به عهده‌ی ایشان می‌گذارد و البته به تناسب هر تکلیفی، حقوقی وجود دارد (طباطبایی، ۱۳۷۴: ج ۴، صص ۵۵۰-۵۴۳). علامه (رحمته) تفاوت ارزشی بین زن و مرد را با معنای تفاوت در جایگاه اجتماعی قبول می‌کند، ولی این تفاوت‌ها در ارزش‌های اخلاقی با معنای سعادت و قرب ارتباطی ندارد. در باب معنای نقصان عقل هم ایشان می‌گویند، زن و مرد هم در استعداد عقلی و هم در استعداد عاطفی با همدیگر تفاوت دارند (احمدی، ۱۳۹۱: ۵۱).

ایشان در تفسیر المیزان و تسنیم مطابق با آیات قرآن این نظر را دارند که جنس مؤنث و مذکر خاستگاه یکسان (گل، نطفه، علق، منی) دارند، ولی جسم مؤنث آسیب‌پذیرتر از جسم مذکر است. علامه طباطبایی (رحمته) در بحث تفاوت دو جنس در روح به قوی بودن قوه‌ی عاقله‌ی مردان و قوی بودن عاطفه در زنان و علاقه‌ی زنان به تبرج، شدت قوه‌ی کید در زنان و تحریک‌پذیری جنسی مردان اشاره می‌کند (جیرایی، ۱۳۹۰: ۱۳۱).

در بررسی تفاوت زن و مرد به دو دسته تفاوت می‌توان اشاره کرد:

- الف- تفاوت‌هایی که خاستگاه محیطی و تربیتی دارند و در بستر زمان شکل گرفته‌اند.
- ب- تفاوت‌هایی با خاستگاه طبیعی؛ این تفاوت‌ها یا در مراحل شکل‌گیری و تکامل جنین پدید آمده و یا در مراحل رشد مشاهده شده‌اند که به آن صفات ثانوی جنسی می‌گویند.
- پذیرش تفاوت‌های تکوینی به این معناست که این ویژگی‌ها در پذیرش و پیدایش خود خاستگاهی تکوینی دارند، گرچه عوامل تربیتی و محیطی این ویژگی‌ها را تضعیف یا تقویت کنند؛ بنابراین پذیرش پیامدهای محیطی نمی‌تواند دلیلی بر نفی خاستگاه زیستی باشد. منظور از تفاوت‌های تکوینی، ویژگی‌هایی با منشأ زیست‌شناختی است که بیشتر زنان را از مردان متمایز می‌کند؛ برای نمونه، فرزندزایی از ویژگی‌های تکوینی زنان است؛ هرچند تعدادی از زنان این توانایی را ندارند. تمایزات تکوینی می‌تواند به جنبه‌های جسمی، شناختی، احساسی و یا رفتاری اشاره داشته باشد. در نگاه اسلام، تفاوت‌های تکوینی را در دو دسته از متون می‌توان پیدا کرد:
- اول، متون توصیفی که به‌صراحت یا اشاره و اجمال به ویژگی‌هایی اشاره می‌کند؛ مانند مردان سرپرست زنان‌اند، به دلیل آنکه خداوند برخی از ایشان را بر برخی برتری داده‌اند (نساء: ۳۴). این

آیه ملاک سرپرستی مرد در خانواده را برتری مردان به‌عنوان مزیتی خدادادی دانسته است، اما به‌صراحت از چیستی این مزیت سخن نمی‌گوید. علامه طباطبایی (رحمته) این برتری را به توان جسمی و مدیریتی یا برتری قوای عقلانی تفسیر کرده است (طباطبایی، ۱۳۷۴: ج ۴، ص ۳۴۳).

دوم، متون دستوری که می‌توان از دلالت‌های التزامی آن وجود ویژگی‌های تکوینی را - هرچند به اجمال - نتیجه گرفت؛ مثل حیا، غیرت و ... که از تمایزات تکوینی هستند. به نظر علامه طباطبایی (رحمته) غیرت در مردان یک گزینه است، اما غیرت زنانه خاستگاه‌گریزی ندارد (همان، ص ۲۸۰).

یکی دیگر از ویژگی‌های تکوینی، عاطفه است که علامه طباطبایی (رحمته) حیات عاطفی را متعلق به زن و حیات تعقلی را متعلق به مرد دانسته است. این تقسیم به معنای نفی عاطفه در مردان و نفی تعقل در زنان نیست، بلکه به معنای برتری نسبی هر یک از دو جنس در یکی از این دو صفت است؛ بنابراین علامه طباطبایی (رحمته) مرد را واجد حیات عقل و زن را واجد حیات احساسی می‌داند (همان، صص ۳۶۰-۳۴۱).

علامه بر اساس پیش‌فرض هدفمندی خلقت و هماهنگی تکوین و تشریح به ضابطه‌ای کلی اشاره کرده است. ایشان بیان می‌کند، هرکسی که در احکام اجتماعی و مباحث علمی مربوط به آن پژوهش می‌کند، سزاوار نیست در این مهم تردید کند که اگر وظایف اجتماعی و تکالیف اعتباری نباشد، در صورت ضرورت به اقتضانات طبیعی برمی‌گردد. همچنین ایشان بیان می‌کند، تفاوت‌های حقوقی حتماً به تفاوت‌های تکوینی بازمی‌گردند نه اینکه هر تفاوت تکوینی مقدمه‌ای برای تفاوت حقوقی باشد. وی تفاوت‌های حقوقی بین زن و مرد را به حوزه‌ی خانواده مقید نمی‌کند، بلکه اعم از خانواده و اجتماع می‌داند. ایشان حتی از آیه ۳۴ سوره‌ی نساء^۱ معنای عامی استفاده می‌کند که اعم از خانه و اجتماع است.

علامه طباطبایی (رحمته) در آیه ۲۱ سوره‌ی روم درباره‌ی نقش زن و مرد در حوزه‌ی خانواده بیان می‌کند که این دو به‌تنهایی ناقص‌اند و در خانواده نسبت به یکدیگر نقش مکمل را دارند. به نظر ایشان هر یک از زن و مرد فی‌نفسه ناقص و محتاج به هم هستند و از مجموع آن دو، واحدی تام درست می‌شود. به خاطر همین نقص و احتیاج است که به سوی هم حرکت می‌کنند.

کلمه‌ی «مودت» به معنای محبتی است که اثرش فقط قلبی نیست، بلکه در مقام عمل هم ظاهر می‌شود. «رحمت» نوعی تأثیر نفسانی است که از مشاهده‌ی محرومیت محرومی که کمال ندارد و

محتاج به رفع نقص است، در دل پدید می‌آید و صاحب دل را وادار می‌کند که در مقام رفع نقص محتاج برآید؛ از روش آیه برمی‌آید که مراد از مودت و رحمت خانوادگی است (جبرایی، ۱۳۹۰: ۹۲). علامه طباطبایی (رحمته) به یافته‌های علم فیزیولوژی که زنان را از نظر عضلات بدنی، سیستم عصبی، شریان‌های قلب و مغز متفاوت نشان می‌دهد، استناد می‌کند و نتیجه می‌گیرد که جسم زن لطیف‌تر و نرم‌تر و جسم مرد خشن‌تر و محکم‌تر است (طباطبایی، ۱۳۷۴: ج ۲، ص ۴۱۵). ایشان ذیل آیه‌ی ۲۲۸ سوره‌ی بقره^۱ بیان می‌کند:

زنان را مانند وظایفشان حقوق شایسته است و مردان را بر آنان مرتبتی و برتری هست و خدا عزیز و حکیم است. چون اسلام شریعت خود را بر اساس فطرت و خلقت بنا کرده، معروف از نظر اسلام همان چیزی است که مردم آن را معروف بدانند، البته مردمی که از راه فطرت به یک سو نشده و از حد نظام خلقت منحرف نگردیده باشند و یکی از احکام چنین اجتماعی این است که تمامی افراد و اجزای اجتماع در هر حکمی برابر و مساوی باشند و در نتیجه احکامی که علیه آنان است برابر باشد با احکامی که به نفع ایشان است، البته این تساوی را باید با حفظ وزنی که افراد در اجتماع دارند رعایت کرد، آن فردی که تأثر در کمال و رشد اجتماع در شئون مختلف حیات اجتماع دارد، باید با فردی که آن مقدار تأثر را ندارد، فرق داشته باشد، برای مثال باید برای شخصی که حاکم بر اجتماع است حکومتش محفوظ شود و برای عالم، علمش و برای جاهل جهلش و برای کارگر نیرومند، نیرومندی‌اش و برای ضعیف، ضعفش در نظر گرفته شود، آنگاه تساوی را در بین آنان اعمال کرد و حق هر صاحب حقی را به او داد و اسلام بنا بر همین اساس احکام له و علیه زن را جعل کرده، آنچه از احکام که له و به نفع او است با آنچه که علیه و بر ضد او است مساوی ساخته و درعین حال وزنی را هم که زن در زندگی اجتماعی دارد و تأثیری که در زندگی زناشویی و بقای نسل دارد در نظر گرفته است و معتقد است که مردان در این زندگی زناشویی یک درجه‌ی عالی بر زنان برتری دارند و منظور از درجه همان برتری و منزلت است.

از اینجا روشن می‌شود که جمله (وللرجال علیهن درجه ...)، قیدی است که متمم جمله‌ی سابق است و با جمله‌ی قبلی روی هم یک معنا را نتیجه می‌دهد و آن این است که خدای تعالی میان زنان مطلقه با مردانشان رعایت مساوات را کرده، درعین حال درجه و منزلتی

۱- «وَالْمُطَلَّاتُ بِتَرَبُّصٍ وَأَبْسُهُنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ وَلَا يَحِلُّ لَهُنَّ أَنْ يَكْتُمْنَ مَا خَلَقَ اللَّهُ فِي أَرْحَامِهِنَّ إِنْ كُنَّ يُؤْمِنُنَّ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَبِعَوَلْتِهِنَّ أَحَقُّ بِرَدِّهِنَّ فِي ذَلِكَ إِنْ أَرَادُوا إِصْلَاحًا وَلَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَلِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ» «زنان طلاق گرفته تا سه پاکی منتظر بمانند و اگر به خدا و روز جزا ایمان دارند روا نیست چیزی را که خدا در رحم‌هایشان خلق کرده، نهان دارند و اما شوهرانشان اگر سر اصلاح دارند در رجوع به ایشان در عده طلاق سزاوارترند».

را هم که مردان بر زنان دارند، منظور داشته است، پس آن مقدار که له زنان حکم کرده، همان مقدار علیه آنان حکم نموده نه بیشتر (طباطبایی، ۱۳۷۴: ج ۲، صص ۳۴۹-۳۴۰).

علامه در تفسیر آیه ۳۴ سوره‌ی نساء و آیه ۱۸ سوره‌ی زخرف^۱ بیان می‌کند:

این دو صفت که برای زنان آورده، برای این است که زن به طبع دارای عاطفه و شفقت بیشتر و تعقل ضعیف‌تری از مرد است و به عکس مرد به طبع دارای عواطف کمتر و تعقل بیشتری است؛ و از روشن‌ترین مظاهر قوت عاطفه زن علاقه شدیدی است که به زینت و زیور دارد و از تقریر حجت و دلیل که اساسش قوه عاقله است ضعیف است. دلیل سرپرستی مرد را وجود یک فضیلت غالبی می‌داند که خاستگاه طبیعی دارد. علیت قومیت را وجود فضیلتی در مردان شمرده است و تأکید دارد که این فضیلت استعدادی خاص است که بر اساس آن حیات دنیوی، یعنی امور ناظر به معاش به بهترین شکل نظم یابد و نباید آن را ارزش معنوی که در تقرب به خداوند تأثیرگذار است، شمرده (همان، ج ۴، صص ۵۵۰-۵۴۳).

علامه (رحمته) این فضیلت را برتری نسبی مردان در قوای عقلی و آثار این برتری را در اموری چون توانمندی بیشتر در رویارویی با مشکلات و تحمل سختی‌هایی می‌داند که آنها را برای احراز مدیریت خانوادگی و اجتماعی سزاوار می‌کند، همچنین خودآرایی و زینت را از مظاهر برتری عاطفی زن و ضعف در ارائه‌ی دلیل را مظه‌ری از ضعف نسبی در قوه‌ی عاقله دانسته‌اند (همان، صص ۳۶۰-۳۴۱).

عقل قوه‌ای است که آثار خود را هم در محدوده‌ی عقل عملی و هم در عقل نظری و هم در عقل ابزاری بر جای می‌گذارد. این سه، کارکردهای قوه‌ی عقل‌اند نه سه قوه‌ی مستقل. به همین دلیل تفاوت در استدلال عقلی، تمایل به خودآرایی و زینت و تدبیر در حوزه‌های سرپرستی خانواده و اجتماع را از آثار آن دانسته‌اند و این فضیلت مطرح‌شده به برتری‌هایی اشاره می‌کند که به تنظیم حیات دنیوی یعنی امور مربوط به زندگی روزمره‌ی انسان و مصلحت اجتماعی منجر می‌شود و هرگز به معنای فضیلت واقعی از نگاه اسلام یعنی تقرب به درگاه خداوند و رسیدن به درجات معنوی خاص نیست، زیرا اسلام برتری‌های جسمانی را که تنها در امور مادی بشر کاربرد دارد، ملاک برتری واقعی نمی‌داند (طباطبایی، ۱۳۷۴: ج ۸، ص ۷۰).

ویژگی‌های مختص زنان شامل جسم لطیف‌تر و نرم‌تر، ظرافت روح و جسم، علاقه‌ی شدید به خودآرایی و زینت و ویژگی احساسی و عاطفی در نقش مادر و عشق و محبت به فرزند است.

۱- «أَوَمِنْ يُنْسَأُ فِي الْحَلِيَّةِ وَهُوَ فِي الْخُصَامِ غَيْرُ مَبِينٍ»؛ «آیا دختران را فرزند خدا می‌خوانند که نشو و نمایشان در زینت است و از احتیاج علیه خصم خود عاجزند و یا این مشرکین‌اند که از جنس بشر آنها را که در ناز و نعمت و زورزیور بار می‌آیند فرزند خدا تصور کرده‌اند، باینکه در بیان و تقریر دلیل گفته خود و اثبات ادعایشان عاجزند و دلیل روشنی ندارند».

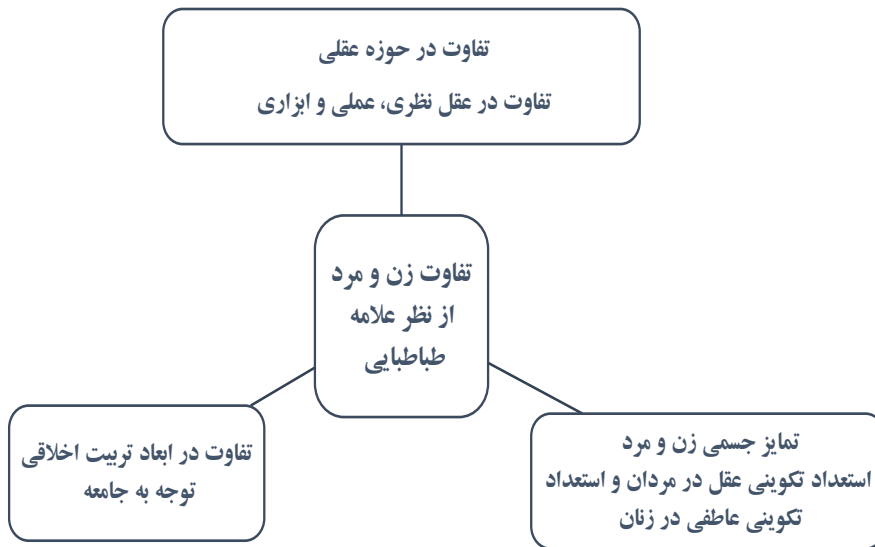
بنابراین باید تربیت اخلاقی در راستای ملکه شدن این ویژگی‌های زنان (جسمی و عاطفی) پیش برود که تا حدودی باعث متمایز شدن تربیت اخلاقی زنان از مردان است. این نکته از دو جهت بیان شده؛ یک جهت به خاطر اینکه ساختار تکوینی زنان مقداری شکننده است. عاطفه‌ی زنان بالاست و جهت دیگر هم اینکه چون قرار است در آینده زن مسئولیت مادرانه و همسرانه داشته باشد، اگر به کرامت نفس زنان توجه شود برای تربیت فرزندش مؤثر خواهد بود.

ویژگی‌های خاص مردان شامل جسم خشن‌تر و محکم‌تر و قوت جسمی و برتری عقلی و برتری جایگاه اجتماعی (برای ضرورت و مسئولیت اجتماعی) و غیرت - که غریزه‌ای در مردان هست - می‌شود؛ بنابراین باید تربیت اخلاقی در راستای ملکه شدن این ویژگی‌ها (جسمی و شناختی) پیش برود؛ برای مثال یکی از مؤلفه‌های تربیت اخلاقی که غیرت است، حس درونی و فطری است که برای محافظت و نگهبانی از حریم خانواده و پاسداری از نسل در وجود مرد نهاده شده است؛ بنابراین غیرت یکی از نیکوترین خلقی است که بیشترین تأثیر را در مردان دارد.

به جز ویژگی‌های گفته شده، زن و مرد از لحاظ تدبیر و شئون زندگی در اداره و کار مساوی‌اند و هر دو هم‌تراز و مکمل هم و از نظر کرامت و منزلت اخلاقی که اساس خلقت بشر بوده یکسان‌اند و وجود و عملکرد انسانی و جنسیتی آنها برای بقای اجتماع بشری و تعالی آن لازم است.

به تعبیر علامه، تمام آثار انسانیت را می‌توان در مرد و زن یافت و این نشانه‌ی تحقق انسانیت در هر دو صنف است. گرچه میان این دو در آثار مشترک نوعی، شدت و ضعف‌هایی وجود دارد، این تفاوت‌ها به معنای بطلان حقیقت نوعی در هیچ‌یک از آن دو نیست. از سوی دیگر، پذیرش و هدمندی خلقت و حکمت خداوند این نتیجه را در پی دارد که همه‌چیز در جهان به‌اندازه و حساب‌شده آفریده شده است. علامه طباطبایی با اعتقاد به ریشه‌ی تفاوت‌های تشریحی زن و مرد در تکوین، به برابری انسانی، ارزشی و مکمل بودن زن و مرد قائل است. علامه در تربیت اخلاقی به برابری هر دو جنس قائل است و هر دو جنس را مکمل هم می‌داند و اصول ثابتی را برای هر دو جنس مشخص می‌کنند. پس روشن می‌شود، تفاوت‌های تکوینی تنها سندی است بر کارایی‌های مختلف در عرصه‌های گوناگون حیات بشری و نباید به ارزش‌گذاری‌های معنوی متفاوت بینجامد (زیبایی نژاد، ۱۳۸۸: ۹۶).

تفاوت زن و مرد از نظر علامه طباطبایی (رحمته) در نمودار شماره‌ی ۲ آمده است:



نمودار ۲: تفاوت زن و مرد از منظر علامه طباطبایی (حقیقه)

بحث و نتیجه گیری

علامه طباطبایی (حقیقه) تربیت اخلاقی را رسیدن به توحید و عبودیت الهی می‌داند. تربیت در دیدگاه ایشان جنبه‌ی جمعی دارد و فقط به اصلاح فرد قائم نیست و لازم است که بخشی از برنامه‌ی جامع تربیت اخلاقی به ساماندهی وضعیت اخلاقی جامعه اختصاص یابد. هرچند که ایشان به تفاوت‌های فردی نیز توجه دارند.

دیدگاه علامه درباره‌ی جنسیت این است که یک جنس بر جنس دیگر نمی‌تواند برتری داشته باشد و یکسان بودن مرد و زن در خلقت را اظهار دارد. مرد و زن دو فرد از یک نوع و از یک جوهرند، جوهری که نامش انسان است، چون تمامی آثاری که از انسانیت در صنف مرد مشاهده شده، در صنف زن نیز مشاهده می‌شود. بنابراین اگر در مرد فضائلی از قبیل سخاوت، شجاعت، علم خویشنداری و امثال آن وجود دارد در صنف زن نیز دیده شده است.

به تعبیر علامه، تمام آثار انسانیت را می‌توان در مرد و زن یافت و این نشانه‌ی تحقق انسانیت در هر دو صنف است. گرچه میان این دو در آثار مشترک نوعیه، شدت و ضعف‌هایی وجود دارد، این تفاوت‌ها به معنای بطلان حقیقت نوعیه در هیچ‌یک از آن دو نیست. از سوی دیگر، پذیرش

و هدفمندی خلقت و حکمت خداوند این نتیجه را در پی دارد که همه‌چیز در جهان به‌اندازه و حساب‌شده آفریده شده است.

علامه طباطبایی با اعتقاد به ریشه‌ی تفاوت‌های تشریحی زن و مرد در تکوین، قائل به برابری انسانی، ارزشی و مکمل بودن زن و مرد است. ایشان در ارزش‌ها و هنجارهای اخلاقی بر فطری بودن آن اشاره می‌کند. فضائل و رذایل را اعتباری و تابع حقایق عالم جهان می‌داند که جنسیت در آن دخالت ندارد و تربیت اخلاقی را زمینه‌ای برای شکوفایی آن بیان می‌کند. زن را کامل و هم‌تراز با مرد و او را از نظر کرامت اخلاقی با مرد یکی می‌داند و عملکرد جنسیتی را برای بقای بشری و تعالی آن لازم می‌داند. در عین حال، بیان می‌کند که زن می‌تواند بر سرنوشت خود حاکم و نتایج کار خود را پذیرا باشد و این بدین معنا نیست که جنسیت امری سیالی و تغییرناپذیر است.

منابع

- ◀ احمدی، محمدرضا، (۱۳۹۱). جنسیت از منظر دین و روانشناسی، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).
- ◀ اسماعیلی، رضا، (۱۳۷۹). «فرهنگ و جنسیت»، فرهنگ اصفهان، ش ۱۷.
- ◀ امید، مسعود، (۱۳۷۵). «رابطه دین و اخلاق از نظر علامه طباطبایی (ره)»، کیهان اندیشه، ش ۶۶.
- ◀ جیریایی، معصومه، (۱۳۹۰). ملاحظات جنسیتی در برنامه‌ریزی آموزشی با تأکید بر آموزه‌های قرآنی، (پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشکده مدیریت آموزشی، دانشگاه امام صادق).
- ◀ حاجی ده‌آبادی، محمدعلی و علیرضا صادق زاده قمصری، (۱۳۷۹). «تربیت اسلامی»، مجموعه مقالات ویژه تربیت اخلاقی، تربیت اسلامی، تهران: عابد.
- ◀ حسینی‌نسب، داود، (۱۳۷۲). «نقش آموزی جنسیت و تفاوت‌های جنسیت در کودکان»، نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تبریز.
- ◀ دیلمی، احمد و مسعود آذربایجانی، (۱۳۸۹). اخلاق اسلامی، قم: معارف.
- ◀ زیبایی‌نژاد، محمدرضا، (۱۳۸۸). جایگاه خانواده و جنسیت در نظام تربیت رسمی، قم: هاجر (وابسته به مرکز مدیریت حوزه‌های علمیه خاوران).
- ◀ سجادی، سید مهدی، (۱۳۷۹). «تربیت اخلاقی از منظر پست‌مدرنیسم و اسلام، بررسی و نقد تطبیقی مبانی و اصول»، تربیت اسلامی، ش ۲.
- ◀ شجریان، مهدی، (۱۳۹۸). «تأثیر جنسیت در معرفت؛ تحلیل دیدگاه فمینیستی با تأکید بر نظریه اعتباریات علامه طباطبایی»، مطالعات راهبردی زنان، ۸۶.
- ◀ صادقی، هادی، (۱۳۹۱). جنسیت و نفس، قم: دفتر مطالعات و تحقیقات زنان.

- ◀ طباطبایی، محمدحسین، (۱۳۷۴). تفسیر المیزان، ترجمه‌ی محمدباقر موسوی همدانی، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- ◀ _____ (۱۳۸۸). تفسیر المیزان، ترجمه‌ی محمدباقر موسوی همدانی، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- ◀ _____ (۱۳۸۸). فروغ حکمت، ترجمه و شرح نه‌ایه‌الحکمه، ترجمه‌ی محسن دهقانی، قم: بوستان کتاب.
- ◀ فقیهی، محمد مهدی، (۱۳۹۰). اندیشه فلسفی علامه طباطبایی (رحمته).
 ◀ کبیری، زینب و حسن معلمی، (۱۳۸۸). «مبانی و شیوه‌های تربیت اخلاقی در قرآن کریم از دیدگاه علامه طباطبایی»، معرفت اخلاقی، ش ۱.
- ◀ نوروزی، رضا علی، ستاره موسوی، میرمحمد موسوی زاده و کمال نصرتی‌هشی، (۱۳۹۳). «درآمدی بر اخلاق و تربیت اخلاقی در اندیشه علامه طباطبایی»، اخلاق، ش ۱.
- ◀ نیازکار، فاطمه و حسین دیبا، (۱۳۹۵). «جنسیت و اخلاق از دیدگاه آیت‌الله جوادی آملی»، اخلاق و حیانی، ش ۱.